



مقالات : قضاوت در اسلام - ۹

پدیدآورنده (ها) : علیزاده، عباس علی

حقوق :: نشریه قضاوت :: مهر ۱۳۸۱ - شماره ۹

صفحات : از ۲۸ تا ۲۹

آدرس ثابت : <https://www.noormags.ir/view/fa/articlepage/861239>

تاریخ دانلود : ۱۴۰۳/۱۱/۱۷

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) جهت ارائه مجلات عرضه شده در پایگاه، مجوز لازم را از صاحبان مجلات، دریافت نموده است، بر این اساس همه حقوق مادی برآمده از ورود اطلاعات مقالات، مجلات و تألیفات موجود در پایگاه، متعلق به "مرکز نور" می باشد. بنابراین، هرگونه نشر و عرضه مقالات در قالب نوشتار و تصویر به صورت کاغذی و مانند آن، یا به صورت دیجیتالی که حاصل و برگرفته از این پایگاه باشد، نیازمند کسب مجوز لازم، از صاحبان مجلات و مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) می باشد و تخلف از آن موجب پیگرد قانونی است. به منظور کسب اطلاعات بیشتر به صفحه **قوانین و مقررات** استفاده از پایگاه مجلات تخصصی نور مراجعه فرمائید.



عناوین مشابه

- ویژگیهای قضاوت در اسلام (۹): آداب قاضی و قضاء
- مقالات: قضاوت در اسلام (۸)
- مقالات قضاوت در اسلام (۲۱)
- مقالات: قضاوت در اسلام (۷)
- مقالات: قضاوت در اسلام (۶)
- مقالات: قضاوت در اسلام (۵)
- مقالات : قضاوت در اسلام - ۱۰
- مقالات: قضاوت در اسلام (۱۲)
- بررسی شاخص‌های هم‌تالیفی در مقالات مجله انجمن ایرانی زبان و ادبیات عربی در پایگاه استنادی علوم جهان اسلام (ISC) طی سال‌های ۲۰۱۲-۲۰۱۳
- ریشه‌های علوم تجربی در اسلام(۹): شیر و شیرخوارگی



تفاوت در اسلام

مؤلف: دکتر سید محمد باقر

نموده و فصل خصوصت نماید، مرحوم حضرت آیه‌العه العظمی خمینی (ره) در تحریرالوسیله «جلد ۲، ص ۳۷۴» پس از شرح فوق، مطالبی را بیان می‌فرمایند که قابل توجه است و ما به لحاظ اهمیت آن، عین عبارات تحریر را یادآور می‌شویم. آن قائد عظیم‌الشان (ره) چنین می‌فرماید: «ویرتب علیه لوازم الحکم کعدم جواز نقضه و عدم جواز رفعه الی حاکم آخر و عدم جواز سماع الحاکم دعواه و غیر ذلک، ولو اقرولم یحکم فهو مأخوذ باقراره فلا يجوز لاحد التصرف فیما عنده اذا اقر به الا باذن المقر له و جاز لغيره الزامه، بل وجب من باب الامر بالمعروف...

یعنی، پس از اینکه مدعی علیه به صدق ادعای مدعی اقرار نمود و حاکم حکم داد که مدعی به متعلق به مدعی است و دعوی خاتمه یافت، تمام لوازم حکم بر چنین حکمی مترتب می‌شود؛ از قبیل عدم جواز نقض حکم و عدم جواز رفع این حکم به حاکم دیگر و نیز عدم جواز سماع حاکم (در صورت مراجعه به حاکم دیگر) دعوی او را و غیر از اینها. حتی اگر مدعی علیه اقرار به نفع مدعی نمود و حاکم

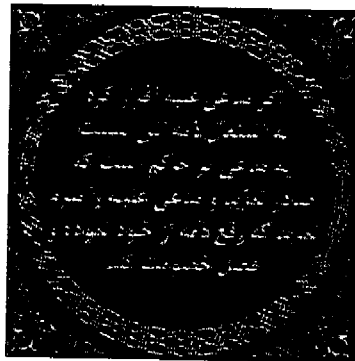
سوم؛ می‌گوید بدهکار بوده‌ام ولی ادا نموده‌ام یا مدعی به من بخشیده و بری الذمه شده‌ام، و امثال اینها. چهارم؛ مدعی علیه در پاسخ به ادعای مدعی، سکوت می‌کند.

اما قسمت اول؛ اگر مدعی علیه اقرار کرد به اشتغال ذمه‌اش نسبت به مدعی، چه مدعی به دین باشد و چه حق و شرایط اقرار (از قبیل بلوغ و عقل و عدم حجر و غیره) محقق و جامع باشد؛ بر حاکم است که صادر نماید و مدعی علیه را ملزم نماید که رفع ذمه از خود

بحث دیگری که فقهای عظام (ره) مطرح کرده‌اند، این است که در بحث مدعی، گاهی دعوی به اشتغال ذمه است؛ مثلاً مدعی ادعا می‌کند که از طرف مدعی علیه، فلان مبلغ طلبکارم و مدعی علیه، منکر می‌شود. در اینجا مدعی باید برای اثبات ادعای خودش بینه اقامه کند و نیز باید موازین مدعی و منکر مراعات شود، اما اگر مدعی علیه در «مانحن فیه» دعوی را پذیرفت ولی ادعا کرد که طلب او را ادا نموده و دین را پرداخت کرده است و چیزی به مدعی بدهکار نیست، در قسم دوم اقامه بینه بر مدعی علیه است.

بنابراین، باید دانسته شود که جهت شرعیه به اختلاف موارد فرق می‌کند؛ زیرا اگر دعوی در مرحله اشتغال باشد، مدعی باید مانند مثال اول، اقامه بینه نماید، چون مدعی مهاجم است و مدعی علیه، مدافع و اگر دعوی در مرحله فراغ باشد، دعوی منقلب می‌شود. (تحریرالوسیله جلد ۲ ص ۳۸۴)

پاسخ مدعی علیه چهار قسم تصور می‌شود: اول؛ اقرار به آنچه که علیه او ادعا شده است. دوم؛ منکر است و می‌گوید چیزی بدهکار نیست یا ذمه وی نسبت به مدعی مشغول نیست.



آشتیانی (ره) در کتاب شریف «قضاء» (ص ۹۱)، پس از ذکر مسأله و بیان توضیحات مفصلی که می فرماید، در نهایت از قول استاد بزرگوارش مرحوم علامه (ره) چنین نقل می کند: . . . و قد ذکر الاستاد العلامة فی مجلس المباحثه و جهاً للفرق بینهما لابلخلوا عن دقة و هو ان المقر بنفس اقراره یرفع الخصومة فالعمل بالاقرار لیس رفعا للخصومة و الدعوی حتی یقال بانه مختص بالحاکم بالخصومة بنفسها تنفصل و ترفع عند اقرار المنکر و اعترافه بثبوت ما ادعی علیه و هذا بخلاف البینه فانها انما قامت علی ثبوت الحق و اما رفع الخصومة و الفصل بین المدعی و المنکر فهو شیء آخر غیر ملازم لقیام البینه . . . می فرماید: استاد ما علامه در مجلس مباحثه و درس، وجهی را از جهت فرق بین بینه و اقرار بیان نمود، که خالی از دقت نبود و قابل توجه می باشد؛ به این نحو که مقرّ، همین که اقرار نمود، خصومت رفع شده و از بین می رود. پس عمل به اقرار، رفع خصومت و دعوی نیست تا اینکه گفته شود رفع خصومت مختص به حکم حاکم است؛ بلکه پس از اقرار، موضوع دعوی مرتفع شده و از بین می رود اما برخلاف بینه؛ چون بینه که اقامه می شود برای ثبوت حق است و پس از اقامه، این نتیجه به دست می آید و اما رفع خصومت و فصل دعوی بین مدعی و منکر، مطلب دیگری می باشد که ملازمه با قیام بینه ندارد. لکن مرحوم آشتیانی (در ص ۹۴)، پس از اینکه کلام مرحوم علامه را به تفصیل شرح می دهد و ایراداتی را بیان می فرماید، چنین بیان می کند: لکن یمکن الخدشه فیه ایضاً بعد فرض قبول العموم فی ادلة البینه الی جمیع الاثار . . . که از عبارات منقول در این، مستفاد می شود که مرحوم آشتیانی (ره)، فرق بین بینه و اقرار را به نحوی که ذکر شد، قبول ندارد و در نهایت می فرماید: و علیک بالتامل فی ادله الاقوال ثم الاخذ بما ادی الیه نظرک . . . فان الحق احق بان یتبع و احری بان یؤخذ.

والسلام



الحاکم لكل احد ولو من باب الامر بالمعروف لعموم ما دل علی حجیة شهادة العدول فی الدعاوی و غیرها . . . یعنی؛ پس تحقیق در مسأله این است که فرقی در «مانحن فیه»، بین بینه و اقرار از جهت مدعی به را از مدعی علیه بگیرند و به مدعی بدهند، نیست و احتیاجی به حکم حاکم نمی باشد، حتی از باب امر به معروف؛ به جهت اینکه عموماً ادله که حجیت شهادت انسان عادل را ادعاها و غیر آن معتبر دانسته، شامل «مانحن فیه» می شود. مرحوم علامه

حکم لازمه را صادر ننماید، مدعی علیه به اقرارش مؤاخذه شده و محکوم به رد مال به مقرله می باشد. پس هیچ کس حق تصرف در آن را ندارد مگر با اذن «مقرله»، و جایز است غیر او (هر کس که در جریان مسأله قرار گرفت) ملزم کند که مال یا حق را به مقرله مسترد کند بلکه از باب امر به معروف، واجب است که ملزم نمایند مقررا که مال یا حق را به مقرله مسترد نماید.

بحث دیگری که در اینجا مطرح می شود، این است که مدعی علیه اقرار نکرده، ولی ادعای مدعی با بینه ثابت شده باشد. مرحوم امام خمینی (ره) در ذیل مطلب فوق می فرماید: . . . و کذا الحال لو قامت البینه علی حقه . . . یعنی اگر ادعای مدعی با بینه ثابت شد باز هم همان آثار فوق را دارا می باشد، غیر از الزام مدعی علیه به استرداد مدعی به، مرحوم صاحب «جواهر» (در جلد ۴۰، ص ۱۶۰).

از قول صاحب مالک نقل می کند که آن مرحوم، این معنی را قبول ندارد و چنین می فرماید: . . . بخلاف البینه التي لا یتبدل الحق بمجرد اقامتها بل لا یتبدل معه من حکم الحاکم . . . می فرماید: آنچه را درباره اقرار و لوازم آن گفتیم، درباره بینه قائل نیستیم (در باره اقرار گفتیم: چه حاکم حکم بدهد و چه ندهد، مسائلی که در فوق به آن اشاره کردیم، از لوازم اقرار است) بلکه پس از اثبات دعوی مدعی به وسیله بینه و صدور حکم از ناحیه حاکم، الزامات فوق الذکر جاری است؛ چون بینه بستگی به اجتهاد و تصمیم حاکم نسبت به قبول و رد دارد برخلاف اقرار؛ ولی مرحوم صاحب «جواهر» (ره) پس از اینکه مطالبی را از صاحب «ریاض» نقل می کند و نقص و ایرادهایی را مطرح می نماید، چنین می فرماید: . . . فالتحقیق عدم الفرق بین البینه و الاقرار فی الاخذ بهما من دون حکم

